

سنجش تطبیقی تفسیر اهل بیت و صحابه

هاشم اسلامی

تاریخ تفسیر قرآن نشان می‌دهد که درنگ و ژرفاندیشی در کلمات وحی، دارای سیر تکاملی بوده است، چه این که در سالهای نخستین نزول قرآن به دلیلهای گوناگون فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، توجه و همت مسلمانان بیشتر متوجه فراگیری اصل قرآن و حفظ واژه‌ها و فهم مفهوم ظاهری آیات آن بوده و کم‌تر به کندوکاو در مفهوم پیامها و درنگ در معارف آن می‌پرداختند. و به قول تقی الدین مقریزی:

«زمانی که خداوند متعال پیامبرش را از میان عرب برگزید و برانگیخت و پیامبر (ص) خداوند را به آن صفات که در قرآن خویشان توصیف کرده است، وصف می‌کرد. (همان قرآنی که به وسیله جبرئیل، امین وحی الهی، بر قلب پیامبر نازل می‌گردید) هیچ یک از اعراب آن زمان نه شهری و روستایی از پیامبر (ص) درباره معنای این صفات نمی‌پرسیدند، آن گونه که از اموری همچون، نماز، زکات، روزه، حج و مانند آن که خداوند درباره آنها امر و نهی دارد، می‌پرسیدند...»^۱

با گذشت زمان و دستیابی مسلمانان به ثبات سیاسی و رشد فرهنگی، از یک سو جبهه نظامی شرکت و ایمان، به جبهه فکری و عقیدتی مبدل گردید و از سوی دیگر، مسلمانان خود فرصت درنگ در آیات وحی را پیدا کردند و از سوّم سو القانات و شبهات منکران، روح تعبّد را در برخی به سستی واداشت و به چون و چرا پرداختند و در گروهی دیگر احساس مسؤولیت برای زدایش ابهامها و پاسخ‌گویی به شبهه‌ها را تقویت کرد. گسترش جغرافیایی سرزمینهای اسلامی و بسیاری و گوناگونی فتوحات و رویارویی مسلمانان با فرهنگها و اندیشه‌های جدید، از جمله عوامل این تغییر و تحوّل بوده است.

در پرتو این رویاروییها و داد و ستدهای فکری و عقیدتی بود که مسلکهای گوناگون: کلامی، فقهی و تفسیری رخ نمود. در این مقطع از تاریخ مسلمانان، هر سخن و اندیشه‌ای باید به منبعی موثق استناد می‌یافت و بی‌شک موثّق‌ترین منبع برای مسلمانان، قرآن بود و از این رو، توجه به قرآن و تلاش برای فهم مقصودهای آن شدت یافت. افزون بر این، برخی معارف که در صدر اسلام به فهم ظاهری آنها بسنده می‌شد در پرتو رشد دانش تجربی و طبیعی ابعاد گسترده‌تری یافت و فهم جدید و ژرف‌تری را به ارمغان می‌آورد. از آن جمله به آیات ذیل می‌توان اشاره داشت.

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدًا وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ» نمل / ۸۸

کوهها را می‌بینی و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند.

«... وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» یس / ۴۰

و هرکدام [ماه و خورشید] در کهکشان خود شناورند.

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» ملک / ۳

کسی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید، در آفرینش خداوند رحمان، هیچ ناهماهنگی و عیبی نمی‌بینی.

«... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» انبیاء / ۳۰

... و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی‌آورید؟

ذاریات / ۴۷

«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»

و ما آسمان را با دست قدرت بنا کردیم و همواره آن را می‌گسترانیم.

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» (رعد/۲) خدا همان کسی است که آسمانها را، بدون ستونهایی که

ببینید، برافراشت ...

فصلت / ۱۱

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...»

سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود ...

این نمونه آیات که گویی انسان را به اندیشیدن و کشف حقایق و رموز عالم طبیعت فرامی‌خواند، سبب شد، تا مفسران و قرآن‌پژوهان و در رهیافت به زوایای فزون‌تر این پیامها تلاش ورزند و رموز پیامهای وحی را با سرانگشت تدبیر و درنگ در آیات آن بگشایند و این تلاشها بود که به توسعه پژوهشهای قرآنی انجامید.

مکتب تفسیری صحابه و تنگناهای آن

در نخستین و دومین دوره تلاشهای تفسیری که هما عهد صحابه و طبقه نخست تابعان باشد، تفسیر قرآن بیش از آن که به گشودن گره‌ها و آشکار ساختن رازها و رابطه‌های آیات نظر داشته باشد، در حد شناخت معنای لغوی و تبیین مفهوم ظاهری آیات جریان داشت.

ویژگیهای تفسیر را در این دوره چنین برشمرده‌اند:

۱. پرداختن به تفسیر بخشی از آیات که معنای آن پیچیده و ناپیدا می‌نمود و اهتمام نورزیدن به تفسیر همه آیات.
۲. بسنده کردن به معنای اجمالی آیه و ژرف‌کاوی نداشتن در مفاهیم.
۳. اکتفا به شناخت معنای لغوی، مانند این که در تفسیر «غیر متجانف لاثم» آمده است: ای غیر متعرض لمعصیه ...

۲

جز علی بن ابی طالب که در تفسیر اهل بیت به جایگاه آن حضرت خواهیم پرداخت، مشهورترین شخصیت صحابی در زمینه تفسیر قرآن ابن عباس است و عنوانهایی چون: «حبر الامه» و «ترجمان القرآن» بیانگر موقعیت و عظمت مقام تفسیری اوست. با این وجود، آنچه از ابن عباس در تفسیر قرآن وارد شده و انتساب آن به ابن عباس صحیح دانسته شده است، به عقیده شافعی، از صد حدیث تجاوز نمی‌کند.^۳ آن هم روایاتی که از ویژگیهای اجمال، اختصار و توضیح معنای لغوی کلمات، برخوردار است.

در صورتی که شمار احادیث تفسیری ابن عباس در این اندازه باشد، تکلیف دیگران نیز مشخص خواهد بود. در تفسیر صحابه، بحث تفسیری مبسوط و مفصل به چشم می‌خورد جز در موضوعهایی چون آفرینش جهان و از جمله آفرینش انسان، داستانهای انبیاء و اتمهای پیشین که روایات بلند و مشروحی از اصحاب و تابعان نقل شده است، ولی این روایات از نظر درستی انتساب به اصحاب جای درنگ دارد و تحقیق نشان می‌دهد که این گونه

احادیث با چنین محتواهایی، می‌بایست مربوط به دانشمندان یهود و نصارا باشد و اگر هم فردی از صحابه یا تابعان آن را نقل کرده باشد، ناقل آرا و اندیشه اهل کتاب بوده است و نه پیامبر (ص).^۴

تفسیر برخی از آیات قرآن در نگاه اصحاب، حریم ممنوعه به حساب می‌آمد که نه تنها خود در آن آیات تفسیر مبسوط و سخن مشروح نگفته‌اند که دیگران را نیز از سخن گفتن در آن باره برحذر داشته‌اند.

علامه طباطبائی، در این زمینه می‌نویسد:

«از صحابه رسول خدا شنیده نشد که در معضلات قرآنی مثل مسأله عرش، کرسی و سایر حقایق قرآنی وحی در اصول معارف مثل مسأله توحید و مانند آن بحثی کرده باشند، بلکه این طبقه از مسلمانان تنها به ظواهر قرآن اکتفا کرده‌اند و تابعان و مفسران گذشته نیز به همین شیوه مشی کرده‌اند...»^۵

ابن خلدون نیز می‌نویسد:

«اما صحابه سلف و تابعان، برای خدا، صفات خدایی و کمال را به ثبوت رسانده‌اند و درباره معنای آنچه مایه توهم نقص می‌شود، سکوت اختیار کرده و آن را به خود وانهاده‌اند.»^۶

مقریزی در کتاب «خطط» می‌نویسد:

«اگر کسی در جوامع حدیث نبوی و آثار گذشتگان درنگ کند، خواهد دانست که هیچ حدیث درست یا نادرستی دیده نمی‌شود که اصحاب، رضی الله عنهم، با بسیاری شمار و اختلاف طبقات، از پیامبر (ص) درباره آن صفاتی که خداوند خود را در قرآن به آن صفات ستوده است، پرسیده باشد و یا از معنای صفاتی که در زبان پیامبر (ص) برای خداوند گفته می‌شد؛ بلکه تمامی ایشان معانی آن صفات را می‌دانستند و از سخن گفتن درباره آن سکوت می‌کردند و هیچ یک از آنان در این باره فرقی میان صفات ذات و صفات فعل قائل نمی‌شدند.»^۷

جلال‌الدین سیوطی از احمد بن حواری روایت کرده است که گفت:

«از سفیان بن عیینه شنیدم که می‌گفت: هر جا که خداوند خود را در قرآن توصیف کرده، تفسیر آن، تلاوت آن است و سکوت در آن.»^۸

و از این رهگذر است که مالک در برابر پرسش از چگونگی استوای الهی بر عرش برآشفته می‌شود و اصل پرسش از چنین مطالبی را بدعت می‌شمرد و از آن شخص می‌خواهد که مجلس را ترک کند.^۹

چنانکه از ام سلمه نیز، روایت شده که وی در جواب پرسش از «استوا» همچون مالک پاسخ گفته است.^{۱۰}

در این میان روایاتی از اصحاب و تابعان رسیده که برخلاف این خط مشی تفسیری است و بیانگر آن است که ایشان در آیات مربوط به صفات و اسماء الهی نیز به تفسیر و توضیح می‌پرداخته‌اند:

ابن ابی حاتم از قتاده درباره سخن خداوند: «**ثم استوی علی العرش**» آورده است که می‌گفت:

«استواء» خدا بر عرش در روز هفتم بوده است.

و نیز ابن ابی حاتم از عکرمه نقل کرده که: خداوند آفرینش زمین، آسمانها و مابین آن دو را در روز یکشنبه آغاز کرد و در روز جمعه به مدت سه ساعت بر عرش استقرار یافت.^{۱۱}

چنانکه روشن است این دو تفسیر از آیه مبارکه، جسم بودن خداوند را می‌رساند و این که «استواء علی العرش» یعنی نشستن خدا بر کرسی و جایگاهی همچون تخت پادشاهان و فرمانروایان! در حالی که این بینش به آرای اهل کتاب نزدیک است و نه صحابه پیامبر (ص)، گواه حضور تفکر یهود در لابه‌لای این گونه احادیث روایت کعب الاحبار یهودی درباره همین آیه است:

«خداوند زمانی که هستی را آفرید بر عرش بیاسود وانگهی عرش وی را تسبیح گفت.»^{۱۲}

جامع بودن مکتب تفسیری اهل بیت (ع)

روش تفسیری اهل بیت، تفاوت‌های چشمگیری با تفسیر صحابه و تابعان داشت، از جمله این که روایات تفسیری اهل بیت از تفصیل و توضیح بیشتری نسبت به گزاره‌ها و فرایافته‌های قرآنی برخوردار بوده است و در میدانهای گوناگون: اعتقادی، اجتماعی و فقهی وارد شده‌اند و هیچ پرسشی را منع نکرده و از پاسخ به هیچ پرسش قرآنی و دینی رویگردان نبوده‌اند.

در تفسیر اهل بیت، موضوع توحید و اسماء و صفات الهی با دقت و استواری مورد بحث و نظر قرار گرفته است و با این حال معارف توحیدی از تشابه، تجسم، شرک و افتادن در ورطه باورهای تحریف شده اهل کتاب مصون مانده است.

فضل بن یحیی می‌گوید:

«از امام موسی بن جعفر (ع) درباره یکی از صفات خداوند پرسیده شد،

امام در پاسخ فرمود: از آنچه در قرآن است تجاوز نکن.»^{۱۳}

اهمیت این روایت از آن جهت است که اهل بیت، به دلیل آگاهی به ژرفای معارف قرآن، در اوج تشریح و تفصیل مفاهیم دینی و از جمله صفات الهی، معتقد به قرآن‌محوری بوده‌اند و برای رأی و نظر فردی که دیدگاههای او دور از وحی باشد ارجحی نمی‌نهادند.

تفسیر استوای الهی بر عرش

از جمله موارد که دیگران یا از تفسیر آن دم فرو بسته و یا به تشبیه و تجسیم کشیده شده‌اند، ولی امامان معصوم، با آگاهی و چیره‌دستی در مفاهیم توحیدی به تفسیر بایسته پرداخته‌اند موضوع استوای الهی بر عرش است.

کلینی، به روایت عبدالرحمن بن حجاج می‌نویسد:

«از امام صادق درباره آیه: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه / ۵) سؤال شد، امام فرمود:

خداوند بر هر چیز استوا دارد [و قادر است] این گونه نیست که موجودی به او نزدیک‌تر از موجود دیگر باشد. دور نسبت به او دور شمرده نمی‌شود و نزدیک به او نزدیک به حساب نمی‌آید و بر هر چیز استوا

دارد.»^{۱۴}

در مناظره امام علی (ع) با جاثلیق نیز سخن از معنای عرش و کرسی، حمل عرش به وسیله خداوند و فرشتگان، مکان پروردگار به میان آمده است و آن حضرت به هر پرسشی، پاسخی درخور داده است.

عالم مسیحی می‌پرسد: آیا خدا حامل عرش است یا عرش حامل خداست؟
امام (ع) با استناد به آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا» (فاطر / ۴۱) اظهار می‌دارد که خداوند نگهدارنده عرش است.

دوباره می‌پرسد، اگر خداوند نگهدارنده عرش است، پس چرا در آیه ۱۷ سوره حاقه آمده است:

«در آن روز هشت فرشته عرش پروردگارت را برمی‌دارند!»

این آیه چنین می‌نماید که خداوند، دارای عرش استوا بر فراز آن جای دارد و فرشتگان آن را بر دوش می‌کشند!
امام (ع) در پاسخ، توضیح را متوجه مفهوم عرش می‌کند و این که انتساب و اضافه عرش به خداوند، اضافه عرش به خداوند، اضافه ظرف به مظروف نیست، بلکه می‌فرماید:

«عرش علمی است که خداوند به حاملات آن بخشیده است و نوری است از انوار عظمت پروردگار... هیچ موجودی، خود اختیار مگر و زندگی و حشر و نشر و سود و زیان خویش را ندارد و این خداست که با نور عظمت خود موجودات را از نابودی حفظ می‌کند و بر تمام چیزها احاطه دارد و از این جهت همه چیزها محمول اویند و نور الهی است که به آنها وجود و استمرار حیات بخشیده است ... پس حاملان عرش، همان حاملان علم الهی هستند و حمل عرش، به معنای حمل خداوند نیست، زیرا حاملان خود همه حیاتشان را از خدا وام گرفته‌اند و بر او متکی هستند، چگونه ممکن است خداوند بر ایشان متکی باشد...»^{۱۵}

یعقوب بن جعفر جعفری می‌گوید: نزد امام هفتم موسی بن جعفر بودم، سخن از این آیه به میان آمد که گروهی از مردم می‌پندارند: خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید!

امام (ع) فرمود:

«خداوند نازل نمی‌شود و نیازی به فرود آمدن هم ندارد، زیرا که در نگاه پروردگار دور و نزدیک یکسان است، هیچ نزدیکی از او دور نمی‌شود هیچ دوری نسبت به او نزدیک شمرده نمی‌شود، او به هیچ چیز احتیاج ندارد، بلکه همه چیز نیازمند اوست ... کسانی که خدا را به فرود آمدن توصیف می‌کنند، در حقیقت او را به کاستی یا زیادی نسبت می‌دهند زیرا هر متحرک نیازمند حرکت‌دهنده یا وسیله حرکت است که با او حرکت کند و سخن گفتن از روی گمان درباره خدا، مایه هلاکت است...»^{۱۶}

آن حضرت در تفسیر «استوی علی العرش» فرموده است:

«استوی علی ما دقّ و جلّ»^{۱۷}

خداوند مسلط و مستوی است بر هر آنچه کوچک یا بزرگ است.

چنانکه از این روایات برمی‌آید، اهل بیت برخلاف بسیاری از عالمان صدر اسلام و سده‌های نخستین، راه را بر هیچ پرسشی نبسته‌اند، بلکه دشوارترین پرسش را که دیگران از پاسخ آن ناتوان مانده و سکوت پیشه ساخته بودند و

یا براساس پندار پاسخ می‌دادند، با استدلالهای قرآنی و استفاده از آیات مختلف، آن گونه که عقل بیابد و قلب مطمئن شود توضیح می‌داده‌اند.

ابن تیمیه از جمله کسانی است که این تفاوت در شیوه تفسیری اهل بیت و اصحاب را به خوبی دریافته و اقرار کرده است که بسیاری از صحابه، از جمله خلفاء در قبال تفسیر برخی از آیات قرآن، مانند: آیات مربوط به اصول اعتقادی و صفات الهی، موضع منفی داشته‌اند در حالی که اهل بیت از تفسیر و پرسش در این نوع آیات استقبال کرده و به فراخور درک مخاطبان خویشان به تبیین حقایق قرآنی و پیرایش باورهای مسلمانان می‌پرداختند. البته ابن تیمیه به دلیل دل‌بستگی سخت به شخصیت خلفا، سعی می‌کند تا توجیهی پسندیده برای توانمندی تفسیری اهل بیت و ناتوانی تفسیری دیگران جست‌وجو کند و موضوع را دقیق بنماید. از این رهگذر، داستانی را نقل می‌کند که تفسیر علی (ع) از یک آیه قرآن با تفسیر خلیفه دوم تفاوت داشته است و در تجزیه و تحلیل این تفاوت به این نتیجه می‌رسد که میان دو تفسیر فرق ماهوی و اساسی نبوده است، بلکه شیوه تفسیر علی (ع) همان شیوه تفسیری عمر بوده، ولی بر سر راه علی (ع) موانعی وجود داشته است!^{۱۸}

ابن تیمیه می‌نویسد:

«از عمر درباره معنای «الذاریات ذرواً» می‌پرسند، او به جای پاسخ تنبیه می‌کند و تهدید می‌کند و فرد سؤال‌کننده را در جامعه اسلامی منزوی و بی‌آبرو می‌سازد، ولی وقتی ابن کواء همین سؤال را از علی (ع) می‌پرسد، با این که علی (ع) می‌داند ابن کواء در پی شناخت حق نیست و پرسش او از سر فتنه‌جویی است، باز هم به او پاسخ می‌دهد. فرق شیوه علی (ع) با عمر در این بود که مردم از علی فرمان نمی‌بردند، برخلاف عمر که خلیفه بود و پیروی از وی واجب. بدین جهت علی نتوانست شیوه عمر را عملی سازد و ابن کواء را با تنبیه و تهدید ساکت کند، ناگزیر به او پاسخ منطقی داد!»^{۱۹}

به راستی که سخنان ابن تیمیه انسان را به شگفتی وامی‌دارد. گویی که اصل نخست و وظیفه عالم دینی این است که اگر قدرت دارد، مخاطبان را با زور ساکت کند و اگر ناچار شد، پاسخ منطقی و علمی بدهد! بلی، ابن تیمیه می‌خواهد بگوید که به طور معمول این پرسشها از سوی افراد مسأله‌دار مطرح می‌شده است و هدف آنان فتنه‌انگیزی بوده و پاسخ فتنه‌انگیز چوب است و تهدید و این کار از دست خلیفه برمی‌آید، ولی از دست علی (ع) خیر!

ولی، ابن تیمیه از این نکته غفلت کرده است که در منطق دانش و دین و خرد، پرسش عقیدتی به هر حال نباید بی‌پاسخ بماند، زیرا چه پرسش‌کننده حق‌جو باشد و چه فتنه‌انگیز، به هرصورت پرسش از دهان فرد بیرون آمد، در میان مردم پراکنده می‌شود و برای آن شبهه و تردید پدید می‌آورد و ارباب و تهدید نمی‌تواند دهانها را ببندد، زیرا اگر بنا به طرح شبهه باشد، فتنه‌انگیزان دهها راه آشکار و نهان برای آن می‌جویند و بفرض که پرسش از سر فتنه‌انگیزی باشد، هم باید بدان پاسخ گفت و هم باید تدابیر دیگر را برای زدودن فتنه در نظر گرفت.

به تعبیر دیگر، فتنه‌انگیزی گونه‌های مختلف دارد. اگر از گونه سیاسی و نظامی باشد، پاسخ آن باید همسان و درخور باشد، شورش و توطئه را همیشه با منطق نمی‌توان خاموش کرد، ولی اگر فتنه از گونه فرهنگی و فکری

باشد، مهم‌ترین چاره آن، پاسخ منطقی و رویارویی فرهنگی است؛ زیرا برخورد خشن و بی‌منطق با پرسشهای عقیدتی، در واقع توان درست اندیشی پرسش‌گر را می‌نمایاند و ذهن مردم را برای فهم ایراد او حساس‌تر می‌کند! برای ابن تیمیه دشوار بوده است که بگوید، علی (ع) تفسیر آیه را می‌دانسته، ولی خلیفه نمی‌دانسته است! جاداشت که او به این موضوع از زاویه دانش برتر علی (ع) می‌نگریست و ندای «سلونی قبل أن تفقدونی» او را در زمینه دانش قرآن مورد توجه قرار می‌داد^{۲۰} و اذعان می‌کرد که نه تنها خلیفه که هیچ یک از صحابه به پای علی (ع) نمی‌رسیدند.

چه زیباست حق‌گویی و انصاف ابن ابی‌الحدید، دانشمند معتزلی مذهب، آن‌گاه که می‌نویسد:

«هیچ یک از اصحاب و دیگر دانشیان، جز علی «سلونی» نگفته‌اند و این مورد اجماع همه است.»^{۲۱}

این حق‌گویی، ریشه در سخنان پیش‌کسوتان دانش قرآن و حدیث دارد، چنانکه عبدالله بن مسعود می‌گفت:

«قرآن بر هفت حرف نازل شده است، حرفی در قرآن نیست، مگر این که ظهر و بطن دارد و نزد علی، ظهر و بطن قرآن یک جا وجود دارد.»^{۲۲}

و هموست که علی (ع) را داناترین مردم پس از رسول خدا دانسته و دانش او را چون سیلی در نشیب دامنه وجود و حضور او شمرده است.^{۲۳}

ابن عباس که نزد همه مسلمانان، از نظر دانش قرآنی، شخصیتی به نام و شناخته شده است، درباره علی (ع) می‌گوید:

«علم پیامبر (ص) از علم خداوند و علم علی (ع) از علم پیامبر (ص) و دانش من از علم علی (ع) سرچشمه گرفته است. دانش من و دیگر صحابه پیامبر در مقایسه با علم علی (ع)، همچون قطره در برابر هفت دریاست.»^{۲۴}

بدیهی است که ابن مسعود و ابن عباس سخن به گزاف نمی‌گفته‌اند و نیازی به اغراق‌گویی نداشته‌اند و این سخنان را جز از سر اخلاص و ایمان نگفته‌اند.

تأثیر اهل کتاب، بر تفسیر صحابه

عالمان اهل کتاب، پیش از ظهور اسلام در میان جامعه خود و حتی مشرکان، از آگاهی و فرهنگ برتری برخوردار بودند و به طور طبیعی محترم شمرده می‌شدند.^{۲۵}

پس از ظهور اسلام، برخی از ایشان ایمان آوردند و گروهی بر دین خود باقی ماندند. آن دسته از عالمان اهل کتاب که به اسلام گرویده بودند، برخی از سر تزویر بود که قرآن، از آن پرده برداشت و برخی از سر تعلیم و پذیرش.

تزویر گران به تعبیر قرآن، ایمان می‌آوردند تا پس از چندی دست از اسلام بشویند و چنین وانمود کنند که پس از تحقیق به نادرستی شریعت اسلامی پی برده و آیین پیشین خود را حق یافته‌اند!

و اما آن دسته که از سر تسلیم ایمان آورده بودند، گاه به طور طبیعی قادر نبودند که معلومات پیشین خود را یکسره از یاد ببرند و خط بطلان بر آنها بکشند، بلکه هرکجا که زمینه‌ای برای اظهار پدید می‌آید، فروگذار نمی‌کردند. اگر شرایط صدر اسلام و جامعه پس از رحلت رسول خدا، منع تدوین حدیث، خلأ فکری و فرهنگی جامعه و اهتمام به پیشبرد جنگها و کشورگشاییها را در نظر بگیریم، آشکار می‌شود که میدان برای این گونه عالمان مسیحی و یهودی باز بوده است و تاریخ بر این حقیقت تلخ گواهی می‌دهد.

افزون بر این، باید از نظر دور نداشت که به هر حال چه بسا کسانی از اهل کتاب که به ظاهر مسلمان شده بودند، فضای خالی فرهنگی را میدان مناسبی برای جعل حدیث یافته و از این طریق درصدد تحریف چهره دین محمدی (ص) بودند!

به هر حال، بسیاری از باورها و نقلهای اهل کتاب، از راههای گوناگون، در قلمرو احادیث و مدارک علمی مسلمانان راه یافت و راه را بر بسیاری مشتبه و بر گروهی دشوار ساخت.

به رغم وجود چنین خطری از سوی عالمان اهل کتاب (اسلام آورده یا نیاورده) و حکم عقل و نقل به ضرورت احتیاط و حساسیت نسبت به سخنان و اظهارات آنان، سرانجام این جریان فرهنگی منفی، تأثیر خود را برجای نهاد و هزاران حدیث اسرائیلی و یا ساختگی را در مجموعه‌های حدیثی وارد کرد، تا آن جا که حتی شخصیت‌های ممتازی چون ابن عباس نیز از این آسیب به دور نمانده و در نقلهای خود، گاه به آرای اهل کتاب استناد جستند و اعتماد کردند.^{۲۶}

رجال حدیث در کتابهای خود به روشنی یاد کرده‌اند که عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو عاص، ابوهریره، معاویه و انس، از کعب الاحبار یهودی به ظاهر ایمان آورد و یاران او نقل حدیث کرده‌اند. به گفته محمود ابوریه، این یهودی توانست با ابزارهای شیطانی خود، خرافات، اوهام و دروغهایی را در دین جعل کند که کتابهای تفسیر، حدیث و تاریخ اکنون از آن روایات ساختگی پر شده است. جالب است که برای اصل این روش نادرست (نقل از اهل کتاب و اعتماد بر ایشان) نیز روایت ساخته شد و گفتند:

از بنی اسرائیل نقل حدیث کنید، مانعی در این کار نیست.^{۲۷}

ابن کثیر می‌نویسد:

«کعب الاحبار، در زمان خلافت عمر، اسلام آورد. خلیفه خود از وی حدیث نقل می‌کرد و در مواردی پای صحبت‌های او می‌نشست و گوش فرامی‌داد. همو، به مردمان اجازه داد که از کعب الاحبار نقل حدیث کنند. از این رو مردمان آنچه را که از غث و سمین شنیدند نقل کردند.»^{۲۸}

محمود ابوریه، پس از نقل این واقعه تاریخی و پذیرش دخالت و نقش اساسی خلیفه عمر در جافتادن روایات و اخبار کعب الاحبار در میان مسلمانان، به دفاع از مقام خلیفه برمی‌آید و عمل خلیفه را نتیجه فریب خوردن

وی از تظاهر کعب الاحبار به اسلام می‌داند که پس از توجه یافتن به انگیزه شوم کعب الاحبار خلیفه موضع خود را در برابر او عوض می‌کند.^{۲۹}

ابن خلدون، پس از یادکرد بخشی از عوامل تأثیر اهل کتاب و نفوذ آنان در منابع حدیثی و معرفتی مسلمانان می‌نویسد:

«و بدین سان کتابهای تفسیری از اسرائیلیات پر گردید.»^{۳۰}

راهیابی فرهنگ یهودی و مسیحی در زمان تابعین شدت بیشتر یافت. براین اساس است که ابن تیمیه تفسیر مآثور از صحابه را بر تفسیر تابعان ترجیح می‌دهد و می‌نویسد:

«... آنچه از صحابه به طریق صحیح نقل شده، بدان اطمینان بیشتری است تا آنچه از تابعان رسیده است، زیرا که احتمال نقل صحابه از پیامبر (با واسطه یا بدون واسطه) خیلی بیشتر است تا تابعان؛ علاوه بر این نقل صحابه از اهل کتاب، کمتر است و تابعان بیشتر به اهل کتاب اعتماد کرده‌اند...»^{۳۱}

ابن تیمیه گرچه مآثورات تفسیر اصحاب را پیراسته از اسرائیلیات نمی‌داند، ولی در مقایسه با تفسیر تابعان بهره‌گیری اصحاب از تابعان را کم‌تر می‌داند.

جای تأسف است که نفوذ آرای اهل کتاب بدان اندازه ملموس بوده است که برخی محققان در زمینه تاریخ و دوره‌های تفسیر قرآن، اهل کتاب را یکی از منابع تفسیر در عهد صحابه به شمار آورده و نوشته‌اند:

«منبع چهارم در تفسیر در عهد صحابه، اهل کتاب از یهود و نصارا هستند.»^{۳۲}

تفسیر اهل بیت (ع)، پیراسته از آرای اهل کتاب

پژوهنده در مکتب تفسیری اهل بیت، درخواهید یافت که ائمه (ع) هرگز از سر نیاز و جبران ندانسته‌های خود به دانشیان اهل کتاب روی نکرده‌اند.

هیچ یک از اهل بیت، برای فهم آیات قرآن و دستیابی به جزئیات معارف و موضوعهای مطرح شده در قرآن به سراغ اهل کتاب و کتابیان اسلام آورده نرفته‌اند، حتی در توضیح معنایی آیات قصص و پیشینه اهل کتاب، نظر و رأی ایشان را نجسته‌اند و تکمیل و توضیح از آنان نخواستند؛ چه آن‌ها شمار از اهل بیت که خود از اصحاب بوده و همزمان با ایشان زیسته‌اند و چه آنان که معاصر تابعان بوده‌اند.

منبع تفسیری اهل بیت (که در جای خود بحث و تحقیق شده است) جز تفسیر قرآن با قرآن و یا احادیث رسول اکرم (ص) نیست و تمام دانشهای تفسیری اهل بیت به یکی از این دو منبع بازمی‌گردد.

بدین سان، مکتب تفسیری اهل بیت، نه تنها وامدار دانش عالمان اهل کتاب نیست که یکی از رسالت‌های تفسیر آنان، پالودن تفکر اسلامی از رهیافتهای بینش کتابیان بوده است.

حمادبن عیسی می‌گوید:

«نزد امام صادق (ع) بودم. امام، چهارزانو نشسته بود.

مردی به او گفت: این گونه نشستن مکروه است.

امام فرمود: چنین نیست، این گفته از آن یهودیان است. آنان می‌گویند وقتی خداوند عزوجل از آفرینش آسمان و زمین فارغ شد، بر عرش خود استقرار یافت و با این نوع نشستن به استراحت پرداخت! ... امام برای این که بی‌اساسی چنین خرافاتی را بنمایاند، بر همان حال که نشسته بود ادامه داد.»^{۳۳}

ابزارهای تفسیر در مکتب اهل بیت و اصحاب

پس از رحلت رسول اسلام (ص) که مفسر امین و راستین کلام و حیانی الهی برای اصحاب و یاران بود، قرآن به عنوان مهم‌ترین منبع شناخت و معرفت دینی برجای ماند. اصحاب در فهم آن دسته از آیات که تفسیر آن را از شخص پیامبر (ص) فراگرفته بودند، مشکلی نداشتند و در مقام تفسیر آنچه را از پیامبر دریافت کرده بودند، باز می‌گفتند و اما در آن بخش از آیات که روایتی از پیامبر در دست نداشتند، با تلاش و اجتهاد، سعی می‌کردند معنای آن را بدانند و در این راه به ابزاری چند تمسک می‌جستند که «ذهبی» آن ابزار را در چهار چیز خلاصه کرده است.

۱. شناخت وضع لغتها و اسرار آن.
۲. شناخت شیوه زندگی و سنن اعراب.
۳. شناخت احوال یهود و نصارا که به هنگام نزول قرآن در جزیره العرب می‌زیستند.
۴. توان فهم و گستره استعداد.^{۳۴}

میزان استناد به لغت در تفسیر اصحاب و اهل بیت (ع)

قرآن به زبان عربی که زبان پیامبر (ص) و سرزمین نزول قرآن (شبه جزیره العرب) بود، نازل گردید؛ از این روی، دانستن و تسلط کامل بر زبان عرب و شرح یکایک واژه‌های آن، چه از جنبه وضع لغوی و اصلی و چه معنای اصطلاحی، عرفی و یا شرعی که همزمان با نزول قرآن و تأسیس شریعت اسلامی جعل گردید، از ضروریات فهم معانی و مفاهیم نخستین قرآن، شمرده می‌شود.

در زمان نزول قرآن، اصحاب و یاران رسول اکرم (ص) چون معمولاً اهل زبان بودند، جمله قرآن برای ایشان از نظر معنای لغوی روشن بوده و به ندرت اتفاق می‌افتد که آنان مفهوم واژه‌ای را به روشنی دریابند.

جلال‌الدین سیوطی در الاتقان می‌نویسد:

«... لغت عرب، به خاطر گستردگی که دارد، دور نیست که در مواردی حتی بر بزرگان پوشیده باشد، همچنان که معنای «فاطر» و «فاتح» بر ابن عباس پوشیده بود.»^{۳۵}

و همو می‌نویسد:

«اصحاب پیامبر که عرب‌ترین اعراب بودند و صاحب فصیح‌ترین زبان و قرآن به زبان آنان نازل شده است، در مواردی که معنای واژه‌ای را نمی‌دانستند، توقف می‌کردند.»^{۳۶}

افزون بر آن، در مواردی الفاظ قرآن کریم در معنایی دقیق‌تر از آنچه بین اعراب آن زمان متداول بود، به کار رفته است و فهم آنها نیاز به شناخت معانی مختلف لغت در میان طایفه‌های عرب داشت، چنانکه ابن عباس می‌گوید:

«من معنای «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (فاطر / ۱) را نمی دانستم تا این که دو نفر از اعراب که بر سر ملکیت چاهی با هم نزاع داشتند، برای حکمیت نزد من آمدند و یکی از آن دو گفت: «أنا فطرتهَا؛ یعنی من به حفر آن ابتدا کرده‌ام.»^{۳۷}

از این روی، مجاهد، گفته است:

«برای هیچ فرد مؤمن به خدا و روز جزاء روا نیست در کتاب خدا گفت‌وگو کند، مگر این که به طور کامل آگاه به لغات عرب باشد و شناخت ناتمام از لغت عربی بسنده نخواهد بود.»^{۳۸}

مطالعه آثار روایتی و تفسیری صدر اسلام نشان می‌دهد که مهم‌ترین محور دقت و کنکاش مفسران طبقه نخست متوجه نقل حدیث و سپس دقت در معانی لغوی واژگان قرآنی بوده است.

اهتمام به لغت، با این که موضوع غیرمنتظره و نادرستی نیست، ولی بسنده کردن به آن و متمرکز ساختن همّت و تلاش تفسیری پیرامون آن محور، برخاسته از نداشتن راهی دیگر و نشناختن منبعی دیگر است.

اما در تفسیر اهل بیت، به میزان بایسته‌ای توجه به لغت شده است و البته بدان بسنده هم نشده است.

ابی معمر سعدی گفته است:

«علی بن ابی طالب (ع) در سخن خداوند: «وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (آل عمران / ۷۷) فرمود: یعنی در روز قیامت به خیر و رحمت به ایشان نگریسته نمی‌شود، چنانکه عرب به سید و بزرگ و شاه می‌گوید: «لا تنظر الینا» یعنی خیری را از شما به ما نمی‌رسد، و در این آیه مقصود این است که خداوند خیر و رحمتی به ایشان (عهد فروشان) نمی‌فرستد و به دیده رحمت به آنان نمی‌نگرد.»^{۳۹}

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر (ع) درباره معنای این آیه پرسیدم:

«يَا إبليسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي»

ص / ۷۵

امام (ع) در پاسخ فرمود:

«ید، در کلام عرب به معنای قدرت و نعمت است، چنانکه در این آیه: «وَأذْكُرُ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ» (ص / ۱۷) و این آیه: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ» (ذاریت / ۴۷) «ید» به معنای قوت است و در قول خداوند: «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...» (مجادله / ۲۲) به معنای «قواهم» است و در عرب گفته می‌شود: «لفلان عندي ايادة كثيرة» یعنی از آن شخص به من فضل و احسان بسیاری می‌رسد، «و له عندي يد بيضاء» یعنی نعمتی از او بر من است.»^{۴۰}

امام باقر روایت کرده است که امام سجاد (ص) آیات مربوط به تجاوز بنی اسرائیل از تحریم شکار ماهی در روز شنبه را در حضور جمعی می‌خواند:

«وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ آخَذْتُم مِّنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره / ۶۵) یکی از حاضران گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه خداوند بنی اسرائیل کنونی را به جهت گناه و معصیت پیشینیان ایشان عقاب و توبیخ می‌کند، مگر خداوند در سوره انعام نمی‌گوید:

انعام / ۱۶۴

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»

امام سجاد (ع) فرمود: قرآن به زبان عرب نازل شده و با اسلوب زبان ایشان سخن می‌گوید.

مردی از بنی تمیم که قبیله‌اش به منطقه و قریه‌ای هجوم آورده و کشتار و غارت کرده‌اند، می‌گوید: آن شهر را کشتید و غارت کردید [با آنکه بخشی از قبیله در آن حمله شرکت داشته‌اند]
یا عربی می‌گوید: ما فلان قبیله را کشتیم و اسیر گرفتیم و غارت کردیم با آن که خود او شرکت نداشته، بلکه به آن کار راضی بوده است، خداوند نیز اینان را به سبب رضایت به کردار پیشینیان خویش شریک جرم شمرده است
...»^{۴۱}

استشهاد به اشعار جاهلی در تفسیر صحابه

شعر، قدرتمندترین گنجینه لغت عرب بود و نیز برای شناخت لغات مهجور و غریب بهترین مأخذ به شمار می‌آمد.^{۴۲}

از میان عناصر شکل‌دهنده لغت و ادبیات عرب از نثر، شعر، ضرب‌المثل و ...، شعر جاهلی یکی از مهمترین ابزاری بود که صحابه از آن در تفسیر قرآن استفاده می‌کردند.

از میان اصحاب پیامبر (ص) برخی بیش‌ترین تکیه را بر اشعار جاهلی نشان داده و به سودمندی آن در تفسیر درست و تبیین راستین مفاهیم قرآنی باور داشته‌اند، از آن جمله عبدالله بن عباس، عمر بن خطاب و ابن عباس را می‌توان یاد کرد. کم نیست که این دست از صحابه وقتی تفسیر آیه‌ای از آنان پرسیده می‌شد، آنان شعری از اشعار جاهلی را در پاسخ می‌خواندند. بهره‌جویی ابن عباس از لغت و شعر عرب جاهلی به پایه‌ای است که برخی شهرت علمی تفسیر وی را نتیجه تبخّر و آشنایی وی به لغت عرب می‌دانند و بنیانگذار شیوه «تفسیر لغوی» قرآن به حساب می‌آورند.^{۴۳}

ابن انباری به روایت ابن عباس می‌نویسد:

«هرگاه از من درباره معنای «غریب» قرآن، می‌پرسید، آن را در شعر، جست‌وجو کنید؛ زیرا که شعر دیوان عرب است.»^{۴۴}

از شواهد گویا و روشن این شیوه تفسیری ابن عباس داستان پرسش و پاسخ نافع بن ازرق، با اوست. در آن داستان، نافع، نزدیک به دویست سؤال از ابن عباس کرده و ابن عباس در پاسخ او از قرآن به همین مقدار از شعر جاهلی دلیل آورده است.^{۴۵}

و اما اگر نام عمر بن خطاب را در زمره مدافعان دخالت شعر جاهلی در تفسیر یاد کردیم، نه از آن جهت است که وی اثر قابل توجه در تفسیر از خود برجای نهاده است و یا دیدگاه‌هایش برازندگی خاصی داشته باشد، بلکه از آن روست که وی در دوران، خلافت، افزون بر نظارت بر مسائل سیاسی، کنترل شدیدی بر مسائل فرهنگی جامعه نیز داشت، موضوع ممنوع بودن ثبوت و تدوین احادیث و برخورد مستقیم وی با برخی اندیشه‌ها، نشان می‌دهد که رواج شعر جاهلی در تفسیر آن عصر، به نوعی مورد حمایت خلیفه و در دستور کار وی بوده است، چنانکه برخی نقل‌های تاریخی این گمان را تبدیل به یقین می‌کند.

او می‌کوشید برای اشعار جاهلی عرب، جایگاه ویژه‌ای در تفسیر قرآن قائل شود و در این راستا، آن گروه از اصحاب را که دانش تفسیری داشتند، به استفاده از شعر جاهلی تشویق می‌کرد، چنانکه:

«کعب الاحبار، نزد خلیفه بود، از شعرگوییهای اعراب یادی به میان آمد.

خلیفه پرسید: آیا تو از شعر در تورات نشانی و یادی نیافتی؟

کعب پاسخ داد: چرا. در تورات دیده‌ام که گروهی از فرزندان اسماعیل، انجیلشان در سینه‌هایشان است و به حکمت سخن می‌گویند و مثالها می‌زنند که من فکر نمی‌کنم این کسان جز اعراب باشند.»^{۴۶}

ذهبی در بیان ابزار تفسیری اصحاب و به کارگیری شعر جاهلی از سوی آنان، می‌نویسد:

«مردی از اصحاب نزد عمر بن خطاب از معنای این آیه پرسید: «أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ.»

در این هنگام پیرمردی از قبیله «هذیل» برمی‌خیزد و می‌گوید: این به لغت ماست و معنای «تخوف» تنقص [کم شدن] است.

عمر به او می‌گوید: آیا عرب آن را در اشعار خود به همین معنا آورده است.

پیرمرد هذیلی می‌گوید: آری و قول شاعر را برای او باز می‌گوید:

تخوف الرَّحْلِ مِنْهَا تَامَطًا قَرْدًا
كما تخوف عود النبعه السفن

عمر رو به اصحاب خود می‌کند و می‌گوید: بر شما باد به دیوان شما که هرگز گمراه نخواهید شد!

پرسیدند: دیوان ما چیست؟

عمر گفت: شعر جاهلی، به راستی تفسیر کتاب شما و معانی کلام شما در آن است.»^{۴۷}

درخور درنگ است که ذهبی، در کتاب التفسیر و المفسرون می‌نویسد:

«ابن عباس در استفاده از شعر جاهلی برای تفسیر قرآن، از رأی عمر پیروی می‌کرد و همان نظر را داشت،

بلکه بیشتر اصحاب می‌کوشیدند از این ناحیه شیوه تفسیری خود را تطبیق دهند.»^{۴۸}

رشید رضا در تفسیر المنار می‌نویسد:

«اصحاب و یاران پیامبر که مدت زمانی را با فرهنگ جاهلی تربیت شده و خوگرفته بودند، فرهنگ جاهلی

ریشه در جان آنان داشت و پس از گرویدن به اسلام به تدریج می‌کوشیدند تا این رسوبها را از ذهن

بزایند.»^{۴۹}

تفسیر اهل بیت، به دور از اشعار جاهلی

مکتب تفسیری اهل بیت در استفاده از اشعار جاهلی، به عنوان ابزاری در تفسیر قرآن، به طور دقیق نقطه مقابل

مکتب تفسیری اصحاب به شمار می‌آید.

چنانکه پیشتر گفتیم در تفسیر اهل بیت، مواردی وجود دارد که از لغت عرب در تبیین و توضیح مفهوم آیه‌ای

استفاده شده است، ولی شاید نتوان موردی را پیدا کرد که گرچه در تفسیر یک آیه، جمله و یا کلمه‌ای به شعر

جاهلی تمسک کرده باشند و این بیانگر روش تفسیری اهل بیت (ع) است.

فلسفه این موضع‌گیری را شاید بتوان از کلام امام علی (ع) در نهج‌البلاغه به دست آورد:

«انّ القوم لم یجروا فی حبله تعرف الغایه عند قصبته فان کان و لابد فالملک الضلیل.»^{۵۰}

این شاعران در یک میدان اسب نتاخته‌اند، تا معلوم شود کدام یک گوی سبقت را ربوده، اگر ناچار

اظهارنظری باید کرد، باید گفت آن پادشاه گمراه و تبهکار [امرؤالقیس] بر دیگران مقدم است.

امام علی (ع) با این که خود جایگاهی بلند در ادبیات و ادب‌شناسی دارد و توانا در نقد و تحلیل اشعار عرب

است، ولی با توصیف بزرگ‌ترین شاعر عرب جاهلی، به عنوان «گمراه» می‌خواهد انزجار و بی‌علاقگی خود را به آن

نسل بنمایاند.

بدین سان، پرهیز اهل بیت از به کارگیری شعر جاهلی در تفسیر قرآن و موضع‌گیری منفی در برابر اشعار جاهلی

از این جهت بوده است که شیوه تفسیر قرآن با شعر جاهلی را در عمل تخطئه کنند و آن را عملی دور از ساحت

قرآن معرفی کنند.

نکته دیگری که می‌تواند علت مشترک برای استفاده اندک اهل بیت از لغت عرب در تفسیر قرآن و استفاده

نکردن ایشان از اشعار جاهلی عرب، شمرده شود، این است که هر یک از ائمه (ع) در زمان خود فصیح‌ترین،

بلیغ‌ترین و سخن‌دان‌ترین افراد جامعه عصر و زمان خویش به شمار می‌آمدند و هر یک خود ملاک درستی و

نادرستی و ارزشیابی صورت و مفهوم لغت عربی بودند، چنانکه در جریان پرسش و پاسخ نافع بن ارزق با ابن

عباس، وقتی نافع از ابن عباس درباره معنای «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین / ۵) پرسید، او در پاسخ گفت:

«مراد کافری است که از جوانی به پیری و از پیری به آتش جهنم انتقال می‌یابد.

نافع پرسید: آیا عرب آن را می‌دانند؟

ابن عباس گفت: آری، مگر سخن علی بن ابی‌طالب را نشنیده‌ای!»^{۵۱}

نقش سبب نزول در تفسیر اهل بیت (ع)

از روایات اهل بیت، چنین استفاده می‌شود که آگاهی به سبب نزول، تأثیر بایسته‌ای در کار تفسیر قرآن و فهم

مرادهای الهی دارد و البته این مطلب نمی‌تواند مورد انکار هیچ عالمی باشد، زیرا بدیهی است که توجه به شرایط و

مورد نزول یک آیه، به فهم آن کمکی شایان خواهد کرد.

مهم این است که مفسر از چه راهی به سبب نزول رسیده باشد و از چه کسی آن را دریافت کرده باشد. کم

نیستند مفسرانی از اهل سنت که به سبب نزول تمسک کرده و براساس آن آیه را معنا کرده‌اند، ولی دلایل زیادی

وجود دارد که بسیاری از آن سبب نزولها که به سود یا زیان فرد یا قبیله‌ای تمام می‌شود، ساخته جاعلان حدیث

است. و امتیاز فردی چون علی (ع) در پیشاپیش سلسله اهل بیت، خالص بودن اطلاعات اوست و این خلوص نتیجه

حضور همواره او در همه صحنه‌های نزول قرآن و دریافت تعالیم از شخص رسول اکرم (ص) است.

یعقوب بن جعفر گوید: با ابوالحسن (ع) (امام رضا) در مکه بودم، مردی به ایشان گفت: تو در تفسیر قرآن

چیزهایی می‌گویی که از کسی شنیده نشده است.

امام در پاسخ فرمود:

«قرآن پیش از این که برای دیگران تفسیر شود، برای ما تفسیر شده است. پس ما حلال، حرام، ناسخ، منسوخ، سفری و حضری آن را می‌دانیم و می‌دانیم چه آیه‌ای در چه شبی و درباره چه کسی نازل شده است...»^{۵۲}

این بیان می‌تواند نظر به جایگاه نزدیک علی (ع) نسبت به پیامبر و وحی داشته باشد که آن گرامی، پیش از هر مسلمان دیگر از نزول آیات و معانی آن و مورد نزول آن آگاه می‌شد.

اصبغ بن نباته گوید:

«وقتی امیرمؤمنان (ع) وارد کوفه شد، چهل صبح که بر مردمان نماز خواند، سوره مبارکه «سبح اسم ربك الاعلی» را قراءت می‌کرد.

منافقان گفتند: فرزند ابوطالب، خواندن قرآن را نمی‌داند، که اگر می‌دانست، غیر از این سوره را می‌خواند! این سخن به گوش آن حضرت رسید، پس گفت:

وی بر آنان! من ناسخ را از منسوخ، محکم را از متشابه و فصل را از وصل و حروف را از معانی قرآن می‌شناسم. سوگند به خدا حرفی بر محمد (ص) نازل نشده است، جز این که می‌دانم درباره چه کسی، در چه روزی و در کجا، نازل شده است...»^{۵۳}

تکیه و تأکید اهل بیت بر اطلاع از چندوچون نزول آیات، مانند: زمان، مکان و به ویژه درباره که نازل شده است (که همان سبب نزول است) موقعیت آگاهی از دانش سبب نزول را در فهم قرآن از دیدگاه ایشان روشن می‌سازد. در این زمینه روایات و دلیلهای زیادی وجود دارد که باید در جای خود جداگانه مورد توجه قرار گیرد، ولی یادکرد این نکته ضروری است که یکی از امتیازهای تفسیری اهل بیت (ع) در برابر برخی کسانی که به شأن نزول تمسک کرده‌اند، این است که ائمه (ع) سبب نزول یا شأن نزول را باعث محدودیت کاربرد آیه نمی‌دانسته‌اند و صرف مورد را مختص نشمرده‌اند، بلکه اعتقاد داشته‌اند که آیات قرآن، چون خورشید بر همه عصرها و جامعه‌ها تابش و شمول دارد.^{۵۴}

حضور تاریخ، در تفسیر اهل بیت

در آیاتی که جنبه تاریخی دارند، ولی بخشهایی از آن را قرآن به اجمال بیان کرده است، آن جا که شرح آن وقایع می‌توانسته است نتیجه‌ای به دست دهد، ائمه (ع) به بیان آن همت گماشته‌اند.

«متوکل، خلیفه عباسی بیمار شد، نذر کرد که به شکرانه بهبود خویش دینارهای «کثیری» صدقه دهد. چون شفا یافت، در تعیین اندازه صدقه فروماند و در فهمیدن مقدار «صدقه» از فقها مدد جست.

آنان نتوانستند نظر یکسانی عرضه کنند. سرانجام موضوع با امام هادی (ع) در میان گذاشته شد.

امام هادی (ع) فرمود: هشتاد و سه دینار صدقه بدهد.

فقیهان از این فتوا در شگفت شدند و به متوکل گفتند از امام پرسد برچه اساسی این فتوا را داده است.

متوکل کسی نزد امام فرستاد و مبنای فتوایش را جويا شد.

امام در جواب فرمودند: خداوند تعالی فرموده است:

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»

توبه / ۲۵

به یقین خداوند جهان، شما مؤمنان را در جنگهای بسیاری نصرت داد.

به اتفاق تاریخ‌نویسان اهل ما، جنگهایی که در صدر اسلام رخ داد هشتاد و سه مورد بود و از هشتاد و سه، خداوند تعبیر به «کثیر» کرده است.^{۵۵}

ابن جریر، ابوالشیخ و ابن مردویه از علی (ع) روایت کرده‌اند:

«پیامبر (ص) در شبی که فردای آن جنگ بدر آغاز گردید، پیاپی نماز می‌خواند و می‌گفت: پروردگارا! اگر این گروه (مسلمانان) هلاک شوند، پرستیده نخواهی شد و در این شب باران شدیدی برایشان بارید و این است معنای قول خداوند:

«... وَيُنزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ»

انفال / ۱۱

و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دل‌هایتان را محکم و گامها را با آن استوار دارد.^{۵۶}

از امام باقر(ع) درباره آیه: «الم غلبت الروم...» پرسیده شد، امام فرمود:

این آیه تأویلی دارد که جز خدا و راسخان در علم (ائمه) نمی‌دانند و اما معنای ظاهر آن چنین است: «زمانی که رسول خدا (ص) به مدینه هجرت کرد و اسلام آشکار شد، نامه‌ای به شاه روم نوشت و به دست پیکی روانه داشت. در این نامه وی را دعوت به اسلام کرده بود. نامه‌ای نیز با همین مضمون به وسیله پیکی برای شاه فارس فرستاد. شاه رومیان نامه پیامبر را بزرگ شمرد و پیک پیامبر را گرامی داشت، ولی شاه فارس نامه پیامبر را پاره کرد و سخنان زشت و ناروا درباره آن حضرت گفت. این زمانی بود که بین شاه روم و فارس جنگ بود، مسلمانان در پی این دو برخورد متفاوت، مایل بودند که شاه روم بر شاه فارس پیروز شود، زیرا که نسبت به شاه روم حسن ظن بیش‌تری داشتند، ولی شاه فارس بر رومیان پیروز شد.

مسلمانان از این رویداد اندوهگین شدند و گریستند؛ خداوند این آیه را نازل کرد:

«الم، غَلَبَتِ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ»

اهل فارس در سرزمین شام و حوالی آن، رومیان را شکست دادند، ولی پس از آن فرمود:

«فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بَضْعِ سِنِينَ...»

روم / ۴ - ۳

و پس از پیروزی فارسیان بر رومیان، به زودی رومیان بر فارسیان پیروز خواهند شد.^{۵۷}

میزان بهره‌گیری از سیاق در تفسیر، از نظر اهل بیت (ع)

سیاق قرآن یا وحدت موضوعی آیات از جمله ابزارهایی است که برخی از مفسران آن را مهم‌ترین ابزار تفسیری به شمار آورده‌اند و در فهم تمام قرآن دخیل می‌دانند، ولی در مکتب تفسیری اهل بیت (ع) با پذیرش تأثیر سیاق در فهم قرآن، آن را ابزار مطمئن و ساری در همه جای قرآن نمی‌شناسند.

در روایات رسیده از اهل بیت (ع) یکی از وجوه نارسایی عقول انسانهای معمولی به فهم زاویه‌های گوناگون تفسیر قرآن را، اتکای آنان به سیاق آیات می‌دانند و این که ایشان براساس سیاق می‌خواهند هر آیه‌ای را تفسیر کنند و در نتیجه به کژراهه کشیده می‌شوند و از فهم مراد واقعی خداوند به دور می‌افتند.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

«هیچ چیزی از تفسیر قرآن دورتر از عقول مردمان نیست، زیرا آیه‌ای از قرآن، اول آن در چیزی، وسط آن در چیزی و آخر آن در چیز دیگر نازل می‌شود، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» احزاب / ۳۳

خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد.^{۵۸}

یادکرد امام (ع) از آیه (۳۳ / احزاب) در پایان حدیث، می‌تواند اشاره به این جهت باشد که آیه یادشده خود مصداقی از نمونه آیاتی است که بخشهای مختلف آن، سبب نزولهای متفاوت دارد و آیه سیاق واحدی ندارد، زیرا در آغاز آیه روی سخن با همسران رسول اکرم (ص) است، ولی در پایان همین آیه جمله‌ای واقع شده است که سبب نزول و روی سخن آن با کسانی دیگر است.

بنابراین، کسانی که این قسمت را نیز مربوط به همسران رسول اکرم (ص) دانسته‌اند، خواسته‌اند از سیاق آیه سود جویند، حال آن که روایات بسیاری که درباره سبب نزول آیه از شیعه و سنی رسیده است و نیز اختلاف ضماین موجود در آیه، نشانگر این است که آن بخش از آیه را نمی‌توان مربوط به زنان پیامبر دانست.

با این حال، استفاده از سیاق، همه جا از نظر ائمه ناپسندیده و ناروا نبوده است.

از جمله موردی که اهل بیت از سیاق در تفسیر استفاده کرده‌اند، در تفسیر این آیه مبارکه است:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَتَخُنُّ لَهُ عَابِدُونَ» بقره / ۱۳۸

به روایت تفسیر قمی از امام صادق (ع)، امام در تفسیر کلمه «صبغه» فرموده است:

«الصَّبْغَةُ هِيَ الْإِسْلَامُ»

مراد از صبغه، اسلام است.

علامه طباطبایی استظهار کرده‌اند که تفسیر «صبغه» به اسلام [توسط امام صادق (ع)] براساس سیاق آیات است،

زیرا در این آیه در ردیف و سیاق آیاتی است که اهل کتاب (یهود و نصارا) را به دین خویش دعوت کرده است:

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا ... قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا ... فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا ... صِبْغَةَ اللَّهِ

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» ۵۹ بقره / ۱۳۵ - ۱۳۸

[اهل کتاب گفتند:] یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت شوید ... بگویید: ما به خدا ایمان آورده‌ایم و به آنچه

برما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردیده ... اگر

آنان نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورید، هدایت یافته‌اید ... رنگ خدایی بپذیرید! رنگ ایمان

و توحید و اسلام از رنگ خدایی بهتر است ...

حماد لحام ذیل آیه ۱۹۵ بقره: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، از امام صادق نقل کرده است که امام (ع) فرمود:

«اگر کسی تمام آنچه را دارد، انفاق کند نه نیکوست و نه سزاوار، مگر خداوند نمی‌گوید: «... وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ یعنی خدا میانه‌روان را دوست دارد.»

امام صادق (ع) در تفسیر «محسنین» به میانه‌روان در انفاق و بخشش و پرهیزکنندگان از اسراف و بذل هر آنچه هست، سیاق کل آیه را در نظر گرفته است، چه این که در آغاز آیه مبارکه سخن از انفاق است، با این که واژه‌های «هلاکت» و «احسان» در ظاهر، معنایی جز زیاده‌روی در انفاق مال را تداعی کند، ولی با در نظر گرفتن صدر آیه به عنوان قرینه می‌توان میانه‌روی در انفاق را استفاده کرد.

محمدبن مسلم زهری هنگامی که با لشکریان اسلام در یکی از جنگها به جهاد می‌رفت، در مسیر به امام سجاد (ع) برخورد و به امام سجاد (ع) گفت:

ای علی بن الحسین، جهاد و سختیهای آن را ترک گفته‌ای و به حج و اعمال آسان آن رو آورده‌ای، با این که خداوند می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ ... وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

توبه / ۱۱۱

امام سجاد (ع) فرمود: آنان ائمه هستند، سپس تلاوت فرمود:

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

توبه / ۱۱۲

و فرمود: هرگاه اینان را دیدیم، کسانی که این صفات را دارند پس جهاد با ایشان افضل از حج است. زهری چون آیه را جدا از آیات بعد در نظر گرفته بود، به مفهوم واقعی آن دست نیافته بود که امام (ع) این نکته را به او یادآور شد و باتوجه به سیاق دیگر آیات، به تفسیر آیه پرداخت.^{۶۰}

۱. عبدالله محمود شحاته، علوم القرآن، قاهره، مکتبه نهضه الشرق، ۱۹۸۵ م / ۲۲۲، به نقل از: خطط مقریزی، ۱۸۰/۴.
۲. کمالی دزفولی، علی، شناخت قرآن، تهران، انتشارات فجر / ۳۷۶.
۳. سیوطی، جلال‌الدین، الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، منشورات الرضی، ۱۳۶۷، ۲۳۹/۴.
۴. کمالی دزفولی، علی، قانون تفسیر.
۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، ۱۶۱/۸.
۶. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمدپروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۹۵۵/۲.
۷. عبدالله محمود شحاته، علوم القرآن، ۲۲۲ به نقل از: خطط مقریزی، ۱۸۰/۴.
۸. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ. ۱۹۸۳، ۲۷۴/۳.
۹. همان.
۱۰. همان.
۱۱. همان.
۱۲. همان.

۱۳. عطاردی، عزیزالله، مسند الامام کاظم، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۰۹ هـ. ق، ۲۵۷/۱.
۱۴. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، بی تا، ۳۰/۳.
۱۵. همان.
۱۶. عطاردی، عزیزالله، مسند الامام کاظم، ۲۶۰/۱.
۱۷. همان.
۱۸. تقی الدین، ابن تیمیه، التفسیر الكبير، تحقیق دکتر عبدالرحمن عمیره، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ هـ. ق، ۱۳۱/۲.
۱۹. همان.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار (ع)، چاپ سوّم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ. ق، ۱۱۸/۱۰.
۲۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ۳۳۴/۴.
۲۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح سیدمحمد طیب جزائری، نجف، مطبعه النجف، ۱۳۷۸ هـ. ق، ۲۰/۱؛ بحار الانوار، ۱۰۵/۹۲.
۲۳. بحار الانوار، ۱۰۵/۹۲.
۲۴. امینی، عبدالحسین، الغدير، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۴۵/۲.
۲۵. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم (ع)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۳ هـ. ق، ۱۷۵/۱.
۲۶. احمد امین، فجر الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی / ۲۰۱.
۲۷. محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمديه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات / ۱۶۴.
۲۸. دمشقی، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۷ هـ. ق، ۱۷/۴.
۲۹. محمود ابوریه، اضواء علی السنه المحمديه / ۱۵۳.
۳۰. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ۸۹۲/۲.
۳۱. ابن تیمیه، التفسیر الكبير، ۲۱۰/۲.
۳۲. ذهبی، محمدحسین، التفسیر والمفسرون، ۷۴/۱.
۳۳. کلینی، محمدبن یعقوب، الاصول من الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ هـ. ش، ۴۸۴/۲.
۳۴. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، ۷۴/۱.
۳۵. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، ۱۶۲/۲.
۳۶. همان، ۴/۲.
۳۷. همان.
۳۸. کمالی دزفولی، علی، شناخت قرآن / ۳۳۹.
۳۹. عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۸۰/۱.
۴۰. شیخ صدوق، محمدبن علی، التوحید، تصحیح سیدهاشم طهرانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی / ۱۵۳؛ باب ۱۳، ۱.
۴۱. تفسیر الامام الحسن العسکری، قم، مدرسه الامام مهدی (ع)، ۲۷۱ / ۱.
۴۲. حنا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات توس / ۴۰.
۴۳. ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون، ۷۴/۱.
۴۴. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، ۶۷/۲ - ۱۰۵.
۴۵. همان.
۴۶. عسکری، مرتضی، نقش ائمه در احیاء دین، تهران، مجمع علمی اسلامی، ۷ - ۵ / ۱۱۲.

-
٤٧. ذهبي، محمدحسين، التفسير و المفسرون، ٧٦/١.
٤٨. همان.
٤٩. محمدرشيد رضا، تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار)، بيروت، دارالمعرفه، ١٤٠٣/٣.
٥٠. صبحي صالح، نهج البلاغه، كلمه ٤٥٥.
٥١. سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، ٥٧٧/٨.
٥٢. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، ١٣٩/١.
٥٣. عياشي، محمدبن مسعود، تفسير العياشي، ١٤/١.
٥٤. صفارقمي، محمدبن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد (ص)، تصحيح ميرزا محسن كوچه باغي تبريزي، قم، ١٤٠٤ / ٣١.
٥٥. سبط ابن جوزي، تذكره الخواص / ٢٠٢.
٥٦. سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور، ٣٢/٤.
٥٧. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، ١٥٢/٢.
٥٨. عياشي، محمدبن مسعود، تفسير العياشي، ١٤/١.
٥٩. طباطبائي، محمدحسين، الميزان في تفسير القرآن، ٣١٥/١.
٦٠. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، ٣٠٦/١.